

مردم دریغ مرده پرستند شهریار

آخرین شعر شهریار

یک غزل ناتمام، "مطلع و بیت دوم" از استاد
محمد حسین شهریار

تعقیب غزل از اکبر مدرس "شیوا"

آخر چه شد که حلقه بر این در نمی زنند
دیگر به بام خانه ما پر نمی زنند

شهریار

سنگی از آن به شاخه بی بر نمی زنند
دستی به کار مضطر بی زر نمی زنند
سر بر من فتاده به بستر نمی زنند
تیر نگه به قلب مکدر نمی زنند
چنگی چو من بزلف معنبر نمی زنند
مردان ز پشت حربه و خنجر نمی زنند
اندوده پیش مهر منور نمی زنند
دزدان رادره به قلندر نمی زنند
یارب چه شد که حد به ستمگر نمی زنند
کاندر حیات سر به هنرور نمی زنند
آسوده باش حلقه به در گر نمی زنند

یاران چرا به خانه ما سر نمی زنند
دائم پرنده اند به هر بام و بر ولی

پنداشتند همچو درختی تکیده ام
چرخد نظام کار به دوران به سیم و زر
یارب چه شد گروه طیبیان شهر ما
یاران چرا که لاله عذاران روزگار
دستی برم بزلف سمن سا که عاشقان
بر مدعی بگو که ستیزد ز رو به رو
با من مجنگ جان برادر که عاقلان
من رندم و قلندر و مفلس در این دیار
جور و ستم گرفته سراسر جهان ما
مردم دریغ مرده پرستند شهریار
شیوا ترا چه غم که نه بامست و نه دری

۱. فرخ الدین طلوعی شاعر معاصر خراسانی نیز دو بیت در همین مضمون دارد که بسال ۱۳۴۰ در صفحه ۵۱ سفینه فرخ، در مشهد چاپ شده است. نقل از آقای چشمید علیزاده

بر گرد آشیانه ما پر نمی زنند
اکنون چه دیده اند، که دیگر نمی زنند

یاران چرا به کلبه ما سر نمی زنند
آنان که می زدند بما لاف دوستی